

## توجیه گزاره‌های اخلاقی از منظر شهودگرایی

صالح قربانیان<sup>۱</sup>

### چکیده

این مقاله در پی تبیین و سنجش و ارزیابی نظریه شهودگرایی اخلاقی در مورد توجیه گزاره‌های اخلاقی می‌باشد. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی، در ابتدا به تبیین مفهوم توجیه با استفاده از دیدگاه‌های وظیفه-گرایانه و ناوظیفه‌گرایانه و بررسی عوامل، ساختار، انواع و منابع توجیه براساس نظریات فومرتون و والتر پرداخته است. سعی شده است بین توجیه فلسفی و سایر توجیهاات متعارف اخلاقی در بین مردم تمایزی ایجاد شود و از آنجائیکه در بین دیدگاه‌های مختلف اخلاقی، شناخت‌گرایان و واقع‌گراها قائل به توجیه‌پذیر بودن گزاره‌های اخلاقی می‌باشند به همین مناسبت در یک بحث اجمالی خطوط قرمز این نظریات با دیدگاه‌های مقابل به دقت شفاف‌سازی شده است. و در پایان شهودگرایی اخلاقی را که جزء مهمترین و پرطرفدارترین نظریات توجیهی در این عرصه می‌باشد مورد بررسی قرار داده شده و نکات ضعف و قوت این نظریه در توجیه گزاره‌های اخلاقی نسبت به انواع مختلف توجیه بیان شده است.

واژگان کلیدی: توجیه، گزاره اخلاقی، شهودگرایی اخلاقی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

بعضی از مردم باور دارند فلان عمل کار درستی است برخی دیگر نه. در مورد کارهای مختلف نظرات مختلفی وجود دارد. بعنوان مثال مکتب کانت و سودگرایان هر کدام در مورد اینکه آیا دروغ گفتن یا عمل نکردن به قول فقط به خاطر اینکه شخص دیگری را خوشحال کنی؛ از نظر اخلاقی درست است یا نه؟ نظرات مختلفی دارند. این چنین اختلاف نظرهایی باعث به وجود آمدن سوالات زیادی می‌شود. بعنوان مثال اگر ما در مورد برخی از مجازات‌ها مثل مجازات مرگ هیچگونه نظر اخلاقی نداشته باشیم چگونه می‌توانیم در مورد آن اظهار نظر کنیم. یا اگر باور داشته باشیم که مجازات مرگ غیر اخلاقی است؛ آیا این نظر و دیدگاه ما موجه است؟ یا اینکه نظر سایر مردم چگونه در مقابل نظر ما موجه می‌باشد؟ آیا اصلاً کسی می‌داند که علت غیر اخلاقی بودن مجازات مرگ چیست؟ چنین سوالاتی زمانی بروز می‌کند که در مورد یک مسئله اختلاف نظر وجود دارد. همه اعتقاد دارند که کودک‌آزاری کار غیر اخلاقی است، اما آیا این باور موجه است؟ آیا ما می‌دانیم که این گزاره واقعی است؟ اگر کسی مخالف ما باشد چگونه او را قانع می‌کنیم؟ آیا ما می‌توانیم به آنها نشان بدهیم که عقایدشان نادرست است؟ چگونه؟

چنین سوالاتی اساساً معرفت‌شناسانه می‌باشند. از آنجایی اخلاق در مورد چیزهای خوب و بد از نظر اخلاقی صحبت می‌کند، بنابراین معرفت‌شناسی اخلاقی هم در مورد این سوال که چگونه یک شخص می‌داند و یا در این باور خودش که فلان چیز از نظر اخلاقی خوب و بد است؛ موجه می‌باشد. چنین سوالاتی بطور کلی مربوط به مسائل عمیق‌تری مثل ماهیت اخلاق، زبان، متافیزیک و مسئله توجیه و علم مربوط می‌شوند. با مطالعه معرفت‌شناسی اخلاق جواب چنین سوالاتی روشن می‌شود.

در بین این مباحث مسئله توجیه فقط یک مسئله نظری صرف نیست بلکه از نظر کاربردی هم دارای اهمیت بسزایی است. بعنوان مثال شخصی می‌داند که سقط جنین از نظر اخلاقی نادرست می‌باشد ولی با این وجود برای آن پول می‌گیرد و انجام می‌دهد. حتی در زندگی‌های شخصی خودمان نیز باید تصمیم بگیریم که به کدام یک از ادعاهای اخلاقی باور داریم. پس مردم در مسائلی که خیلی مهم و جدی به نظر می‌رسد نظر می‌دهند و از نظر اخلاقی آن را محکوم یا تایید می‌کنند و هیچ‌یک از آنها دوست ندارند که نظرشان غیرموجه و دلخواهانه بوده باشد. بنابراین همگی سعی در موجه نشان دادن باورهای خود دارند. اما اینکه مردم چگونه می‌توانند به چنین عقاید موجهی دست پیدا کنند یکی از سوالات پایه‌ای برای معرفت‌شناسی اخلاقی است. معرفت‌شناسی اخلاق در مورد توجیه و چگونگی علم داشتن به باورها و ادعاهای مطرح شده در اخلاق هنجاری می‌پردازد. بنابراین زمانی که عده‌ای در مورد مسائل اخلاق هنجاری اختلاف داشته باشند مثلاً در مورد «اخلاق و غیر اخلاقی بودن سقط جنین» به دنبال راهی برای حل این اختلافات می‌گردند تا نشان دهد کدام یک از این دیدگاه‌ها موجه می‌باشند. در این موارد معرفت‌شناسی اخلاقی برخی مواقع هم راهکار ارائه

می‌دهد و هم به بررسی آن دیدگاه اقدام می‌کند. به این سوالات معرفت‌شناسانه اخلاقی در فرا اخلاق پرداخته می‌شود. بنابراین بطور کلی معرفت‌شناسی اخلاقی به مطالعه علم و توجیه می‌پردازد. بنابراین سوالاتی مثل چه وقت و چگونه می‌توان نشان داد که باور یا ادعایی موجه است یا چگونه می‌توان به آنها علم پیدا کرد یا ثابت کرد که آنها صادق هستند. بنابراین در قدم اول باید نشان دهیم که آیا علم اخلاقی داشتن ممکن است یا نه؟ پس باید بگوییم که چه چیزی از لوازم و ضروریات علم داشتن به چیزی است. به عبارت دیگر آیا انسان می‌تواند صاحب باور صادقی باشد بدون آنکه صاحب معرفتی باشد. بنابراین در قدم اول رابطه فاعل شناسا با یک ادعایی مورد بررسی قرار می‌گیرد. دامنه این ادعاها (با همان باورهای اخلاقی) در اینجا شامل همه انواع باورها نمی‌شود، چون برخی از باورها ممکن است از روی حدس و گمان باشد و حدس و گمان سازنده معرفت نیستند. پس رابطه فاعل شناسا با یک باوری باید رابطه جزمی و یقینی باشد نه حدسی.

در مرحله دوم این باور باید صادق باشد، چون ممکن است که من به یک گزاره‌ای باور جزمی داشته باشم ولی این گزاره کاذب باشد که در این صورت جهل مرکب می‌شود نه معرفت. اما در مرحله سوم این پرسش مطرح می‌شود که چه امری باور صادق را به معرفت تبدیل می‌کند. اینجا است که پای توجیه به میان می‌آید. قید توجیه برای خارج کردن باورهایی است که به صورت اتفاقی صادق می‌باشند. یعنی ممکن است که کسی گزاره‌ای را بدون اینکه توجیهی به دلایل صدق این گزاره باور داشته باشد و برحسب اتفاق این گزاره هم صادق باشد. معرفت‌شناسان باز همچنین باوری را معرفت‌زا نمی‌دانند، چون به اصطلاح اینچنین باورهایی موجه نیستند. به همین علت معرفت‌شناسان در نهایت به این تعریف رسیدند: علم و معرفت یعنی باور صادق موجه<sup>۱</sup>. بنابراین در اخلاق هم کسی نمی‌تواند علم به غیراخلاقی بودن دزدی داشته باشد مگر اینکه دزدی واقعاً غیراخلاقی باشد. چون که به صرف اینکه کسی باور داشته باشد که دزدی عملی غیراخلاقی است این باعث موجه بودن این باور نمی‌شود البته اختلاف‌نظرهایی هم در مورد موجه بودن هم هست. ولی با این وجود موجه بودن یک ادعا در معرفت‌شناسی اهمیت ویژه‌ای دارد. به همین خاطر در معرفت‌شناسی اخلاق بحث می‌شود که تحت چه شرایطی یک ادعا یا باور اخلاقی موجه می‌باشد. یا در چه شرایطی افراد در داشتن ادعا یا باوری موجه هستند. از همین جا بود که برخی فلاسفه روش‌هایی را برای اثبات اینکه ادعاهای اخلاقی صادق و موجه هستند ارائه کرده‌اند.

<sup>1</sup> Justified True Belief

## ماهیت توجیه

معرفت‌شناسان برای جداسازی باورهای موجه از باورهای ناموجه تلاش بسیار کرده‌اند. باور موجه همان باوری است که فاعل شناسا درباره صدق آن توجیه دارد این در واقع بنیان توجیه معرفتی است. از این‌رو تلاش‌های زیادی برای بیان چیستی و شرایط توجیه صرف شده است. تقریباً تا چند سال پیش همه معرفت‌شناسان فکر می‌کردند که تنها یک مفهوم از توجیه معرفتی وجود دارد ولی الان اینگونه نیست. شخصی مثل ریچارد فومرتون قائل است که بیش از یک مفهوم مهم برای توجیه معرفتی وجود دارد (Richard, 2001: 32). ایشان میان مفاهیم متعارف توجیه و مفهوم فلسفی آن تمایز می‌گذارد و معتقد است که توجیه معرفتی که مورد توجه فیلسوفان است دارای شرایط سخت‌تری نسبت به مفاهیم متعارف توجیه می‌باشد. در این قسمت به مرور سرفصل مباحث مرتبط با چیستی و ماهیت توجیه می‌پردازیم، مباحثی که به فهم صحیح از مفهوم توجیه کمک خواهد کرد.

### ۱- تعریف توجیه

اگر قبول داشته باشیم که معرفت یعنی باور صادق موجه، قسمت سوم و مهم این معرفت مربوط به عنصر توجیه می‌شود. در شناخت ماهیت توجیه معنای کاربردی کلمه توجیه اهمیت زیادی دارد. در اینباره دو نظریه بایسته‌شناسانه و غیر بایسته‌شناسانه<sup>۱</sup> مطرح است. بنابر نظر اول که می‌گوید؛ S در باور داشتن به P موجه است اگر و تنها اگر S مجبور نباشد تا از باور P اجتناب یا خودداری کند. این نظریه را نظریه بایسته‌شناسانه می‌گویند. زمانی که ما مایل به ارزیابی اینکه یک باور، یا یک عمل موجه و یا ناموجه هستند چه نوع الزام و تعهدهایی را مدنظر می‌گیریم؟ در مورد عمل ما بیشتر به اتخاذ یک نظر اخلاقی و یا یک دیدگاه محتاطانه روی می‌آوریم. اما وقتی نوبت به توجیه یک باور می‌رسد آنچه مهم است تلاش برای دستیابی و پیگیری به صدق است. بنابراین هدف توجیه در اینجا به حداکثر رساندن گزاره‌های صادق و به حداقل رساندن گزاره‌های کاذب در مجموعه باورهای شناسا است. پس باور موجه باید نسبت مناسبی با صدق داشته باشد، یعنی موجه بودن موجب افزایش احتمال صدق آن باور می‌باشد. در نتیجه توجیه، صدق را هدف می‌گیرد. البته همواره اصابت به صدق لازم نیست چون ممکن است باور موجه ولی کاذب باشد. این ویژگی توجیه را صدق‌رسانی می‌نامند. بنابراین این الزام‌ها همان اهدافی هستند که ما در داشتن باورهای صادق مدنظر داریم. به همین خاطر در قرینه‌گرایی برای رسیدن به این هدف توجیه گفته شده است که باورهای ما باید مطابق با شواهد باشد. درک وظیفه‌شناختی از مفهوم توجیه مشترک بین فیلسوفانی همچون دکارت، لاک، مور است.

<sup>1</sup> Deontological & Non-deontological

<sup>2</sup> Truth-coducivity

امروزه دیدگاه غالب این است که درک وظیفه‌شناختی از توجیه برای اهداف معرفت‌شناسی نامناسب است. اعتراض و انتقاد اساسی که به این دیدگاه وارد کرده‌اند این است که در این دیدگاه پیش‌فرض بر این است که ما می‌توانیم باورهایمان را در حد بالا کنترل کنیم. اما از آنجائیکه باورها مثل اعمال ما نیستند، آنها اتفاقی و خیلی به سادگی برای ما رخ می‌دهند پس حصول باور از امور اختیاری نیست. خلاصه استدلال مخالفین اینگونه است: افراد تنها به اموری که در دایره اختیار آنها است مکلف می‌باشند در حالیکه حصول باور امر غیراختیاری است پس شخص هیچ مسئولیتی در باور آوردن ندارد. از طرف دیگر شواهدی که باعث به وجود آمدن باورها می‌شوند خارج از اختیار فاعل شناسا هستند. پس امری که نسبت به شواهد حساس است نیز خارج از دایره اختیار می‌باشد. البته مدافعان نظریه تعریف بایسته‌شناسانه از توجیه جواب داده‌اند که شواهد بنحوی در اختیار فاعل شناسا می‌باشد یعنی شخص می‌تواند چنان رفتار کند که برخی شواهد او عوض شوند پس حصول باور بنحو غیرمستقیم تحت اختیار فاعل شناسا است.

اما بنا بر دیدگاه غیر بایسته‌شناسانه، توجیه یک باور برای این است که نشان دهند که باورهای صادق بطور اتفاقی صادق نیستند. پس این نظریه برخلاف نظریه قبلی می‌گوید S در باور داشتن به P موجه است اگر و تنها اگر این باور مبتنی بر احتمال عینی باشد. بنابراین کسی که نظر غیر بایسته‌شناسانه را بر نظر بایسته‌شناسانه ترجیح می‌دهد ممکن است که باوری موجه داشته باشد بدون اینکه به درستی احتمال صدقش ۷۳ باشد.

افرادی مثل ویلیام آلستون از معرفت‌شناسان معاصر تعریفی که از توجیه ارائه می‌دهند، تعریفی غیر بایسته‌شناسانه است (Alston, 2005: 12). برپایه دیدگاه آلستون S در باور داشتن به P موجه است اگر و تنها اگر در باور به p از الزامات معرفتی منحرف نشده باشد. به عبارت دیگر S نتواند از آن الزامات معرفتی شانه خالی کند. این الزامات معرفتی توسط هنجارهای جامعه تعریف می‌شود در این صورت این الزامات معرفتی به اراده آزاد در معرفت‌شناسی آسیب می‌رساند. دوم اینکه این باورها توسط قرائن و مدارک موجه می‌شود که باز هم با همان مشکلات و دشواری‌های مربوط به نظریه بایسته‌شناسانه مواجه می‌شویم.

## ۲- عوامل توجیه

این سوال که علت موجه شدن باوری چیست؟ به عبارت دیگر عوامل توجیه چه چیزهایی هستند، چه چیزی باعث موجه‌سازی این باورها می‌شود. برای روشن شدن این سوال ابتدا باید مشخص شود که موجه‌سازی چیست و به چه معنا است. معرفت‌شناسان در این مورد اختلاف نظر دارند و ویژگی‌هایی را برای موجه‌سازی ترسیم نموده‌اند؛ اما آنچه بیشتر نزد معرفت‌شناسان معاصر مطرح است موجه‌سازی را به معنای «دلیل داشتن»

یا «دلیل کافی در اختیار داشتن» می‌دانند. پس دیدگاهی از طریق مدارک و شواهد به توجیه باورها می‌پردازد یعنی باور موجه، باوری است که دارای مدرک باشد. اما خود این دارا بودن مدرک به چه معناست؟ برخی شاهدگرایان می‌گویند این یک حالت روانی است که بیانگر صادق بودن P است. بعنوان مثال اگر قهوه شما دارای شکر باشد این مدرکی است بر اینکه شما باور کنید که قهوه شیرین است. در این نوع دیدگاه شواهد شامل ادراکات، محفوظات و تجربه‌های شهودی می‌باشد. پس داشتن شاهد به معنای داشتن یک نوع از این تجربه‌هاست. بنابراین دیدگاه از مدرک‌گرایی آن چیزی که باعث توجیه فرد در باور به گزاره‌ای می‌شود، داشتن تجربه‌ای است که نشانگر صادق بودن این گزاره می‌باشد. در مقابل اعتمادگرایان تنها به داشتن تجربه‌های مفید اکتفا نمی‌کنند، بلکه باوری را موجه می‌دانند که از یک منبع شناختی قابل اعتماد نشأت گرفته باشد. بنابراین دیدگاه صرف مدرک تجربی یا شهود یک چیزی برای درک و فهم آن کافی نیست بلکه این روند تجربه کردن هم باید قابل اطمینان باشد.

گونه‌ای دیگر از پاسخ به سوال علل موجه شدن باورها از طریق استناد به درون‌گرایی و برون‌گرایی است. یکی از مسائل معرفت‌شناسی این است که آیا عوامل توجیه، امور درونی و یا امور بیرونی هستند. درون‌گرایی دیدگاهی است که می‌گوید عوامل توجیه امور درونی هستند و برون‌گراها قائل به عوامل بیرونی نظیر چگونگی شکل‌گیری باورها و میزان قابل اعتماد بودن این عوامل می‌باشند. درون‌گرایی در توجیه می‌گوید تنها اموری که بنحو شناختی در دسترس فاعل شناسا هستند، قابلیت موجه‌سازی را دارند. بنابراین باید شرایط و عوامل دستیابی به موجه‌سازی را در درون نفس جستجو کرد و باورها را با حالات درونی موجه ساخت و در مقابل برون‌گراها برای موجه ساختن یک باور به بیرون از امور درونی و حالات نفسانی انسان استناد کرده‌اند. به عبارت دیگر نظریه‌های برون‌گرا برای موجه‌سازی باورها و برای اثبات باورهای موجه، از اموری غیر از باور استفاده می‌کنند. این نظریه‌ها شامل وثاقت گروه<sup>۱</sup>، احتمال‌گرایی<sup>۲</sup> و نظریه علی<sup>۳</sup> می‌باشند. اما نظریه‌های درون‌گرا مبتنی بر باور هستند. از این رو سرنوشت موجه‌سازی درگرو باورها است.

### ۳- ساختار توجیه

مسئله دیگری که به فهم چیستی توجیه به ما کمک می‌کند مسئله ساختار توجیه می‌باشد. مخصوصاً کسانی که قائل می‌باشند که علم نیاز به توجیه دارد این بحث برایشان اساسی است چراکه ساختار علم از ساختار توجیه ناشی می‌شود. بسیاری از باورهای ما روند توجیه خود را از باورهای دیگر ما کسب می‌کنند، باورهایی که پایه این توجیه هستند نیز توجیه خود را از باورهای دیگری در لایه‌های پایین‌تر و زیرین آنها هستند

<sup>1</sup> Reliabilism

<sup>2</sup> Probabilism

<sup>3</sup> Causal theory

کسب کرده‌اند؛ از همینجا معلوم می‌گردد که ما در حال ورود به یک تسلسل هستیم، تسلسلی که به ما می‌گوید هر باوری توجیه خود را از باوری پایه‌ای‌تر می‌گیرد ولیکن این روند تا کجا باید ادامه یابد؟ در توضیح و تبیین ساختار توجیه دو نظر کلی بیشتر مورد توجه است (مبناگرایی و انسجام‌گرایی).<sup>۱</sup> توضیح مبناگرایان که می‌گویند باورهای موجه ما به مانند ساختمان شکل می‌گیرد. ساختمان‌ها از یک پایه و اساس و روبنا تشکیل می‌شوند که دومی (روبنا) بر روی اولی قرار می‌گیرند. باورهای متعلق به پایه، اساسی هستند ولی باورهای متعلق به روبنا غیراساسی می‌باشند که موجه بودنشان را از باورهای اساسی اخذ می‌کنند. بنابراین از اصول مشترک مبناگرایان اینها هستند: نخست اینکه باورها یا گزاره‌های غیرپایه مبتنی بر باورها و گزاره‌های غیرپایه هستند و بواسطه آنها موجه و مدلل می‌شوند؛ ثانیاً؛ دستیابی به این گزاره‌های غیرپایه از راه استدلال صورت می‌گیرد به خلاف گزاره‌های پایه؛ ثالثاً؛ گزاره‌های غیرپایه از گزاره‌های پایه تولید می‌شوند.

اما انسجام‌گرایان می‌گویند این تشبیه (به ساختمان) شامل باورهای اشتباه هم می‌شود؛ بنابراین باید گفت که دانش و توجیه مانند یک وب است (نه یک ساختمان) که در آن قدرت هر منطقه بستگی به قدرت مناطق اطراف آن ساختار دارد. بنابراین انسجام‌گرایان این مطلب را که باورهای اساسی وجود دارند را انکار می‌کنند. پس در نظریه انسجام موجه‌سازی باورها امری دوسویه است درحالیکه در مبناگرایی این رابطه یکسویه بود و باورهای پایه باعث توجیه باورهای غیرپایه می‌شدند.

#### ۴- انواع توجیه

وقتی که یک باور اخلاقی توصیف می‌شود و از مردم پرسیده می‌شود که آیا این باور موجه است یا نه؟ جواب‌های مثبت و منفی از آنها شنیده می‌شود. یکی از دلایل این امر این است که انواع مختلفی از توجیه وجود دارد که باید از همدیگر جدا شوند. اساسی‌ترین تفاوت بین توجیهات مجوزگرایانه و توجیهات حمایتی<sup>۲</sup> می‌باشد (Walter, 1996: 17). بعنوان مثال در نظر بعضی از مردم موجه بودن به معنای عدم مخالفت با یک تعداد اصول پذیرفته شده و قطعی می‌باشد. وقتی باوری واجد این خصوصیت باشد دارنده آن باور در باور داشتن به آن موجه می‌باشد. این نوع توجیه بیشتر در بین دین‌داران مرسوم می‌باشد. در واقع یک نوع توجیه مجوزگرایانه برای انجام عمل می‌باشد. نوع دیگر توجیه حمایتی نامیده می‌شود. فرض کنید قتلی در کتابخانه اتفاق افتاده است و در موقع وقوع قتل سه نفر به نام‌های علی، حسن و حسین در کتابخانه بوده‌اند. پلیس ردپای کفشی به شماره ۱۳ را در بین گل‌ولای باغچه‌های کتابخانه پیدا می‌کند و اتفاقاً شماره کفش حسین هم ۱۳ می‌باشد. این یک نوع دلیل است برای اینکه حسین قاتل است نه علی و حسن. اما تا زمانیکه شواهد

<sup>۱</sup> Foundationalism & Coherentism

<sup>۲</sup> Permissive & Positive Justification

دیگری نباشد پلیس در باور به قاتل بودن حسین موجه نخواهد بود. پس یک باور بطور عادی موجه نخواهد بود مگر اینکه از طرف دلایل دیگری به قدر کافی حمایت شود. بنابراین ما باید در بحث‌ها بیشتر به دنبال چنین توجیهاتی باشیم. چون توجیهات مجوزگرایانه مورد قبول شکاکان قرار نمی‌گیرد و مختص دین‌داران می‌باشد. یک نوع دیگر از توجیه، توجیه ابزاری در مقابل توجیه مدرکی<sup>۱</sup> می‌باشد (Ibid, 18)، البته مهمترین اختلاف این توجیهات در این می‌باشد که توجیه مدرکی بگونه‌ای با صدق مرتبط است اما توجیه ابزاری اینگونه نیست. چون توجیهات ابزاری بیشتر برپایه منافع صورت می‌پذیرد برخلاف توجیهات مدرکی که برپایه شواهد که بگونه‌ای مرتبط با صدق است می‌باشد. البته رابطه بین شواهد و صدق به این آسانی نیست، چون شخص نمی‌تواند در باور به دروغ هم توجیه مدرکی داشته باشد. اما با این وجود باز در پایین‌ترین حد احتمال هم توجیه مدرکی با صدق گره خورده است. پس توجیه مدرکی در ارتباطش با صدق تعریف و تبیین می‌شود اما در مقابل توجیه ابزاری فقط بستگی به اثرات سودمندی دارد که از باورهای روانی حاصل می‌شود.

توجیهات ابزاری چون شخص را در وضعیتی که آن را باور دارد حفظ می‌کنند، سودمند و موجه به نظر می‌رسند. بعنوان مثال فرض کنید که یک شخص نیکوکاری به شما صد میلیون می‌دهد در صورتیکه باور داشته باشید که در کره مریخ گفتار زندگی می‌کند و شما هم قرصی دارید که استفاده از آن باعث می‌شود که این حرف را باور کنید. پس به نوعی شما در استفاده از آن دارو موجه هستید. بنابراین شما موجه هستید در اینکه باعث بشوید تا باور کنید که در مریخ گفتار وجود دارد، اگرچه این باور به صورت فرعی توجیه شده است. در نتیجه؛ توجیه ابزاری نشان نمی‌دهد که محتوای باور شخص صادق یا به احتمال زیاد صادق باشد. اینگونه تمایزگذاری در باورهای اخلاقی هم کاربرد دارد.

توجیهات روزانه در مقابل توجیهات فیلسوفانه، نوع دیگری از توجیهات می‌باشد. مهمترین خصوصیت این توجیهات داشتن حالت مقایسه‌ای آنها به نسبت گروه‌های مختلف است که توجیه باتوجه به آنها صورت می‌گیرد. بنابراین برخی از ادعاها در مقایسه با گروهی خاص موجه و حال آنکه شاید در مقایسه نسبت به گروه دیگر همین ادعا ناموجه به نظر برسند. فرض کنید از کسی می‌پرسید آیا شاه میگو بزرگ است؟ جواب مثبت و منفی به این سوال به نظر ساده می‌رسد. بله شاه میگو نسبت به سایر میگوهای معمولی بزرگ است؛ اما نسبت به سایر خوراکی‌های دریایی (مثل ماهی) بزرگ نیست. بنابراین شخص، شاه میگو را در مقایسه با سایر میگوها بزرگ حساب می‌کند ولی در قیاس با سایر خوراکی‌های دریایی؛ کوچک به حساب می‌آید؛ اما ولی لازم نیست شخص همیشه گروه‌های مقایسه‌ای در ذهن داشته باشد. چنین طبقات مقایسه‌ای در بسیاری از مسائل اخلاقی هم مفید فایده است. اگر توجیه معرفتی در گروه‌های مقایسه‌ای جریان داشته باشد، بنابراین

<sup>1</sup> Instrumental & Evidential Justification

<sup>2</sup> Every day & Philosophical Justification



یک باور در نسبت‌اش با یک گروه موجه، در حالیکه در قیاس با گروه دیگر موجه نیست. از آنجائیکه نظریات مختلفی در مورد نظریه ارزش در اخلاق هنجاری مطرح است، ممکن است یک عمل در سیستم اخلاقی کانت موجه و در نظر سودگرایان ناموجه باشد. مثلاً در سودگرایی عمل نگر یک عمل از نظر اخلاقی اشتباه است اگر و تنها اگر نتواند خوبی را برای همه به حداکثر برساند. در حالیکه در نظریه اخلاقی کانت عملی غیراخلاقی به حساب می‌آید که به افراد نگاه ابزاری داشته باشد؛ اگرچه باعث افزایش میزان خوبی برای همه افراد باشد. بنابراین یک شخص می‌تواند در داشتن ادعایی موجه باشد بنابر نظریه اخلاقی کانت بدون اینکه آن را با نظریه اخلاقی سودگرایان مقایسه کند و برعکس. این چنین حالتی فقط در سطح نظریات اخلاقی محدود نمی‌شود بلکه در باورهای خاص اخلاقی هم با این مشکل مواجه هستیم. بعنوان مثال دکتری تصمیم می‌گیرد به مریضی که آزمایش ایدز داده و جواب آزمایش هم مثبت است دروغ بگوید چون که راست گفتن باعث ناامیدی بیمار می‌شود. ولی گروه اخلاقی بیمارستان عقیده دارند که دروغ گفتن دکتر به بیمار از نظر اخلاقی اشتباه است. این باور در مقایسه با برخی از باورهای اخلاقی مثل دروغ گفتن اخلاقاً خوب نیست الی در موارد اینچنینی موجه می‌باشد. یا اینکه می‌تواند ناموجه باشد در مقایسه با این باور اخلاقی که دکتر نباید در مورد نتایج آزمایش‌ها به بیمار خود دروغ بگوید. اینچنین توجیهات که در مقایسه با انواع مختلف نظریات و سیستم‌های اخلاقی صورت می‌گیرد دارای دامنه‌ای گسترده می‌باشد که ادعاهای اخلاقی در مقایسه با یک نظریه یا سیستم موجه و در مقایسه با دیگری ناموجه هست.

بنابراین وقتی صحبت از توجیهات روزانه می‌شود که در بین مردم عادی جریان دارد طرف‌های مقایسه در بین نظریات اخلاقی صورت می‌گیرد در حالیکه در توجیهات فلسفی دامنه به مراتب گسترده‌تر می‌باشد و از نظریات اخلاقی مختلف تا کسانی که به نوعی پوچ‌گرایی اعتقاد دارند نیز بحث می‌شود. البته این بیان به نظر می‌رسد دقیق نباشد چون بحث پوچ‌گرایی جزء مباحث هستی‌شناختی فرا اخلاق محسوب می‌شود نه معرفت‌شناسی. مباحث معرفت‌شناسی بعد از قبول وجود حقایق و مفاهیم اخلاقی است. اما از آنجائیکه در توجیهات روزمره فرض‌های زیادی وجود دارد، بنابراین به نظر نمی‌رسد که توجیهات روزمره بتواند با شواهد و صدق‌گره بخورد. پس توجیهات روزانه هم به نوعی ارتباطشان با صدق کمتر است.

### توجیه‌پذیری و توجیه‌ناپذیری گزاره‌های اخلاقی

به خاطر ارتباط بحث توجیه با مبحث صدق؛ باید در حد توان یک تقسیم‌بندی کاملی از نظریات اخلاقی ارائه شود که جامع تمام نظریات اخلاقی باشد و مشخص شود که کدام نظریات اخلاقی قائل به توجیه‌پذیر بودن

گزاره‌های اخلاقی می‌باشند. در یک تقسیم‌بندی این نظریات از منظر معرفت‌شناسی به شناخت-گرایی (شناخت‌گرایی حداقلی و شناخت‌گرایی حداکثری) و ناشناخت‌گرایی<sup>۳</sup> تقسیم می‌شوند. شناخت‌گراها اظهار می‌دارند که احکام اخلاقی از جنس باوراند و می‌توانند صادق یا کاذب باشند. شناخت‌گرایی حداکثری قائل به این است که احکام اخلاقی صدق و کذب‌پذیراند و همچنین صدق‌شان در نهایت بوسیله واقعیت‌های در دسترس به دست می‌آید. اما شناخت‌گرایان حداقلی معتقد نیستند که احکام اخلاقی واقعیتی مستقل از انسان‌ها داشته باشند. از نظر این گروه احکام اخلاقی به نیروی ذهنی وابسته‌اند که آنها را کشف می‌کند (Miller, 2003: 128-129).

ناشناخت‌گرایان معرفتی قائل‌اند که اخلاق از منبع احساسات و امیال است و صدق و کذب‌پذیر نیستند، این گروه می‌گویند که هیچ ارزش اخلاقی در جهان وجود ندارد و خصوصیات ارزشی مانند خوبی و بدی و زیبایی و شر در جهان واقعی موجود نیستند و تمامی این ارزش‌ها حاصل برخورد عاطفی انسان‌ها است. بنابراین طبیعی است که اولین لازمه عاطفی دیدن خاصه‌های اخلاقی صدق و کذب‌بردار نبودن آنها است. تقسیم دیگری از منظر واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی<sup>۴</sup> به نظریات اخلاقی نگاه می‌کند. در کل واقع‌گرایان معتقد به وجود سبک‌های اخلاقی در دنیای واقعی هستند، یعنی خوبی و بدی را بعنوان موجودات مستقل از انسان در نظر می‌گیرند. چون این گروه قائل به واقعیت داشتن ویژگی‌های اخلاقی هستند پس باید به صدق و کذب‌بردار بودن آنها نیز قائل باشند؛ یعنی گونه‌ای از شناخت‌گراها می‌باشند، و براساس اینکه ویژگی‌های اخلاقی چگونه در جهان موجود هستند به سه دسته تقسیم می‌شوند:

الف) فراطبیعی<sup>۵</sup> (یا کلامی و دینی)؛

ب) غیرطبیعی<sup>۶</sup> (اما فوق طبیعی نیست)؛

ج) طبیعی<sup>۷</sup> (اشیائی که تنها قابل شناخت از طریق تجربه هستند).

فراطبیعی: هنوز هم این دیدگاه قدیمی که دانش اخلاقی برپایه اراده یا اوامر خداوند به وجود آمده است، طرفداران خود را دارد. این گروه که با نام فراطبیعت‌گرایان هم شناخته می‌شوند معتقد به اثر مستقیم خداوند در تعیین ارزش گزاره‌های اخلاقی هستند، درست مانند شاعره که معتقد بودند هرچه آن خسرو کند شیرین بود. اما این دیدگاه با دو مشکل اساسی روبرو است:

<sup>1</sup> Cognitivism

<sup>2</sup> Strong cognitivism & Weak cognitivism

<sup>3</sup> Non-cognitivism

<sup>4</sup> Realism & Anti-realism

<sup>5</sup> Super naturalism

<sup>6</sup> Non-naturalism

<sup>7</sup> Naturalism

نخست؛ شک و تردیدهایی است که شک‌گرایان در مورد وجود خداوند دارد. بنابراین مشکل خواهد بود که اساس علم اخلاقی را بر این اساس در مورد همگان پی‌ریزی کرد. دوم اینکه اگر ما بتوانیم حتی مشکل وجود خداوند را حل کنیم، بدون داشتن معرفت اخلاقی قادر به تفسیر اراده یا اوامر الهی نخواهیم بود. پیشینه این مشکل دوم به گفتگویی بین سقراط و اثفیرون برمی‌گردد.

حقایق غیرطبیعی: ممکن است کسی فرض کند که حقایق اخلاقی در طبیعت تعبیه شده هستند اما نه بطور فوق طبیعی. خلاصه‌ترین دلیل بر این مدعا این است که گروهی از فلاسفه ادعا می‌کنند که پایه‌های معرفت اخلاقی در جنبه‌های غیرطبیعی جهان می‌باشد که تنها بواسطه قوه اخلاقی شهود و یا دلایل مستقل از تجربه قابل درک و فهم می‌باشد. بنابراین دیدگاه واقعیت‌های اخلاقی به صورت عنوان‌های منحصر به فردی تصور می‌شوند که نه قابل تقلیل به طبیعی و نه فوق طبیعی می‌باشند و نیاز بگونه‌ای از درک و فهم دارند که به نوعی قابل قیاس با شهود ریاضیاتی می‌باشد. تنوع عظیمی از دیدگاه‌ها در این دسته قرار می‌گیرند. یک دیدگاه کلی این است که ما می‌توانیم یک عده اصول کلی قیاسی که با استفاده از حقایق غیرطبیعی که بعنوان مقدمات جزئی برای به دست آوردن ادعاهای اخلاقی را درک کنیم. دیدگاه‌های اخلاقی جزئی‌نگر نیز اینگونه‌اند که خوب و بد اخلاقی یک عمل در شرایط خاص طبیعی آن عمل فهمیده می‌شود. بدین صورت که فرد قبل از حکم اخلاقی دادن نه تنها باید به شرایط غیر مربوط به اخلاق آگاهی داشته باشد، بلکه توانایی ۷۹ فهم و درک معنای اخلاقی این خصوصیت و شرایط هم مهم است. در مورد اولی ما فقط اصول کلی را بکار می‌بریم، درحالی‌که در دومی ما مستقیماً حقایق اخلاقی را درک می‌کنیم. در هر دو مورد شهود اخلاقی برای رسیدن به علم اخلاقی ضروری است. یکی از نگرانی‌ها در مورد همه اشکال شهودگرایی اخلاقی این واقعیت است که مردم می‌توانند همچنان در مورد حقایق اخلاقی مخالف باشند زمانی که به نظر می‌رسد بر روی حقایق غیر اخلاقی موافق هستند.

حقایق طبیعی: طبیعت‌گرایی در فلسفه اخلاق مشترک لفظی است که دارای دو معنا می‌باشد. برطبق یک معنا، مفاهیم اخلاقی همچون خوب و بد، امور طبیعی می‌باشند؛ اما برطبق معنای دیگر، می‌توان مفاهیم اخلاقی را با استفاده از مفاهیم طبیعی و براساس آنها توصیف کرد. بنابراین طبیعت‌گرایی اخلاقی (بعنوان شکلی از شناخت) معتقد است که حقایق اخلاقی در میان حقایق طبیعی جهان هستند؛ درحالی‌که یک تمایز بین حقایق اخلاقی و انواع دیگر حقایق وجود دارد. طبیعت‌گرایان معتقدند که این ویژگی‌ها براساس ویژگی‌های طبیعی قابل تعریف‌اند، یعنی واقعیت‌های اخلاقی را انواعی از واقعیت‌های طبیعی می‌دانند. حال اگر این ویژگی‌ها را قابل تحویل به موجودات طبیعی بدانیم، جزء طبیعت‌گرایان تحویل‌گرا خواهیم بود، یعنی

<sup>1</sup> Reductionism

قائل به این باشیم که مثلاً می‌توان خوبی را با لذت یکی گرفت و با آن سنجید (Railton, 1986: 164). اما بعضی از طبیعت‌گرایان ویژگی‌های اخلاقی را قابل تحویل به بقیه موجودات طبیعی نمی‌دانند. آنها معیارهای درستی و غلطی اخلاقی را بسته به حس درونی افراد یا اجتماع می‌دانند. این گروه طبیعت‌گرایان ناتحویل‌گرا<sup>۱</sup> نامیده می‌شوند.

یکی از مزایای این دیدگاه برای توضیح امکان معرفت اخلاقی این است که تقریباً هر کسی که شک و تردید جهانی را قبول نداشته باشد موافقت می‌کند که امکان حصول دانش از حقایق طبیعی را نیز امکان‌پذیر می‌داند. پس طبیعت‌گرایی اخلاقی، بحث می‌کند که معرفت اخلاقی نباید مشکل‌تر و پیچیده‌تر از انواع دیگر دانش‌های جهان طبیعی باشد. تقسیم‌بندی بالا در حیطة واقع‌گرایی بود؛ اما ناواقع‌گرایی اخلاقی؛ گفته شد که واقع‌گرایی دارای دو مولفه اساسی است: نخست گزاره‌های اخلاقی صدق و کذب‌پذیراند و ثانیاً بعضی از این گزاره‌ها صادق می‌باشند. ناواقع‌گرایی که مولفه اول را به نوعی قبول ولی حکم دوم را رد می‌کند دیدگاه منسوب به مکی است که به نظریه اخلاقی خطا معروف است؛ البته گاهی با نام نیهیلیسم اخلاقی هم از این گروه یاد می‌شود. گروه دیگر ناواقع‌گرایی اخلاقی که به ناشناخت‌گرایی هم معروف می‌باشند، در واقع هر دو مولفه را رد می‌کنند. پس فرق نیهیلیسم اخلاقی با ناشناخت‌گرایی در این است که نیهیلیست‌ها ادعاهای اخلاقی را صدق و کذب‌پذیر می‌دانند پس قائل به نظریه صدقی در باب گزاره‌های اخلاقی هستند. در واقع این مورد از نکات مشترک نیهیلیسم اخلاقی با واقع‌گرایی است. بنابراین در برخی مواقع توجیهات ما باید پاسخگوی شبهات این قسم از نیهیلیست‌ها هم باشد. نیهیلیست‌ها قائل به نظریه ارزشی نیستند و جهان را خالی از ارزش‌ها می‌بینند پس همه گزاره‌ها را کاذب می‌دانند. باتوجه به این تقسیم‌بندی و توضیح اجمالی آنها می‌توان نظریات اخلاقی را دسته‌بندی کرد و فهمید که کدام‌یک از این نظریات قائل به توجیه‌پذیر بودن و کدام‌ها قائل به عدم توجیه‌پذیر بودن گزاره‌های اخلاقی هستند (Ibid, 165).

## نظریات توجیهی

برای این نوشته مقدر نیست که به تمامی نظریات توجیهی ارائه شده در اخلاق پرداخته شود. اهم این نظریات شهودگرایی، انسجام، قراردادگرایی و ... می‌باشد، و از بین اینها به نظر شهودگرایی به خاطر داشتن طرفداران و علاقمندان بسیار، بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. باتوجه به تقسیم‌بندی که در مورد انواع توجیه ذکر شد، تنها به سنجش این نظریات در مورد توجیهات فلسفی پرداخته خواهد شد؛ بلکه در حد توان

<sup>1</sup> Irreductionism

سعی خواهد شد که شهودگرایی اخلاقی را در مقایسه با انواع توجیهات ذکر شده، محک زده بشود تا قوت و ضعف این نظریه در ارائه انواع توجیه و قدرت پاسخگویی آن در جواب ایرادهای وارده بیشتر آشکار گردد. شهودگرایی: شهود اخلاقی حس یا قوه‌ای است که آدمی را به شناخت و تمیز خوب و بد قادر می‌سازد. مسائل پیرامون خوب و بد اخلاقی بسیار است و بحث‌های مربوط به این حوزه از گذشته‌های دور در بین فیلسوفان رایج بوده است. مکتب شهودگرایی اخلاقی یکی از بانفوذترین مکتب‌های فلسفه اخلاق در قرون اخیر بوده است. البته رد پای این نظریه را هم مثل سایر نظریات اخلاقی می‌توان در یونان باستان پیدا کرد، اما نقطه اوج آن مربوط به قرن بیست می‌باشد. با اینحال در سده‌های گذشته گروهی مانند شافسبری<sup>۱</sup> و فرانسیس هاجسن<sup>۲</sup> قائل به نظریه حس اخلاقی<sup>۳</sup> بوده‌اند. رالف گودورت<sup>۴</sup>، ساموئل کلارک<sup>۵</sup>، بی شاپ باتلر<sup>۶</sup>، توماس ریدو<sup>۷</sup>، ریچارد پرایس<sup>۸</sup> از شهودگرایان قرن هجدهم میلادی هستند که قائل به شهود عقلی<sup>۹</sup> می‌باشند. هنری سیجویک<sup>۱۰</sup> در قرن نوزدهم و جی ای مور<sup>۱۱</sup>، ایچ ای پریچارد<sup>۱۲</sup> و دلیو دی راس<sup>۱۳</sup> در قرن بیستم از مشهورترین طرفداران نظریه شهود عقلی می‌باشند. تقریرهای مختلفی از شهودگرایی شده است. این تقریرهای متفاوت ناشی از تفاوت در محتوای شهود<sup>۱۴</sup>، قلمرو عمومیت یا جامعیت شهود<sup>۱۵</sup> و همچنین با توجه به منشأ شهودها<sup>۱۶</sup> می‌باشد. جان اتان دنسی<sup>۱۷</sup> معتقد می‌باشد که شهودگرایی اخلاقی بودن به معنای اعتقاد داشتن به مجموع نظریات ذیل می‌باشد:

۸۱

الف) شهودگرایی یک نظریه کثرت‌گرایانه می‌باشد؛ یعنی وجوه مختلفی می‌تواند موجب درست یا نادرست بودن، خوب یا بد بودن یک عمل شوند.  
ب) شهودگرایی اخلاقی یک نظریه واقع‌گرایانه می‌باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

- <sup>1</sup> Shaftesbury (1671-1715)
- <sup>2</sup> Francis Hutcheson (1694-1746)
- <sup>3</sup> Moral Sense Theory
- <sup>4</sup> Ralph Gudworth (1617-1688)
- <sup>5</sup> Samuel Clarke (1675-1729)
- <sup>6</sup> Bishop Butler (1692-1752)
- <sup>7</sup> Thomas Reid (1710-1796)
- <sup>8</sup> Richard Price (1723-1791)
- <sup>9</sup> Rational Intuition
- <sup>1</sup> Henry Sidgwick (1858-1900)
- <sup>1</sup> G.E. Moore (1873-1958)
- <sup>1</sup> H.A. Prichard (1871-1974)
- <sup>1</sup> W.D. Ross (1877-1971)
- <sup>1</sup> Content of intuitions
- <sup>1</sup> Generality of intuitions
- <sup>1</sup> Source of intuitions
- <sup>1</sup> Jonathan Peter Dancy (1946)

ج) شهودگرایی اخلاقی نظریه‌ای غیر طبیعت‌گرایانه می‌باشد که می‌گوید واقعیات اخلاقی، واقعیات طبیعی نیستند.

د) شهودگرایی اخلاقی قائل است به اینکه جایگاه هنجاری واقعیتهای اخلاقی یا فلسفه اخلاق را نمی‌توان تبیین کرد، بلکه این واقعیات نیاز به تبیین ندارند.

ه) شهودگرایی اخلاقی درباره شهود سخن می‌گوید؛ یعنی شهودگرایان معتقدند که انسان‌ها می‌توانند به واقعیات اخلاقی اساسی به صورت بی‌واسطه علم پیدا کنند و مستلزم استنتاج از دیگر واقعیات غیراخلاقی نیست.

در یک تقسیم‌بندی کلی شهودگرایی به دو نوع شهودگرایی معرفت‌شناسانه و شهودگرایی دلالت‌شناسانه تقسیم می‌شود. از معنای دلالت‌شناسانه می‌توان با عبارت «کشف و یافتن» نیز تعبیر نمود. این قسم از شهودگرایی همان معنایی است که در بحث از ویژگی‌های مفاهیم اخلاقی منظور است که این مفاهیم اخلاقی غیرقابل تحویل به سایر مولفه‌ها می‌باشد و نمی‌توان مثلاً آنها را براساس مولفه‌های طبیعی تعریف کرد؛ یعنی این مفاهیم اخلاقی غیراستنتاجی و بی‌واسطه‌اند. اما شهودگرایی معرفت‌شناسانه دارای دو قسم کلاسیک و معتدل می‌باشد. دبلیو دی راس قهرمان شهودگرایی معرفت‌شناسانه کلاسیک می‌باشد که با نظام اخلاقی «اخلاق وظایف در نگاه اول» معروف است (Jonathan, 2006: 67). اما در نیمه دوم قرن بیستم شهودگرایی معتدل توسط رابرت آئودی مطرح شد که دارای دو مولفه اساسی است، یک خطاپذیری در کشف ارزش‌های پایه‌ای اخلاق؛ و دیگری بین‌الذهانی بودن این کشف می‌باشد، یعنی رابطه بین شهود و اوصاف اخلاقی یک رابطه دوسویه در نظر گرفته شده است، به عبارت دیگر حجیت معرفت‌شناختی اصول اولیه می‌تواند بر حجیت معرفت‌شناختی اصول به دست آمده اثر بگذارند و برعکس؛ که در نتیجه این تأثیر تأثر حجیت معرفت‌شناختی مطلوب حاصل می‌شود.

بعد از این مقدمه کوتاه در مورد شهودگرایی اخلاقی وارد بحث اصلی مقاله می‌شویم که به بررسی نظریه شهودگرایی اخلاقی در توجیه گزاره‌های اخلاقی با توجه به انواع توجیه ذکر شده، می‌پردازد. باورهای اخلاقی نیاز به توجیه و تایید دارند، چون که این باورها دارای خصوصیات هستند که ما را ناچار به چنین کاری می‌کنند. از آنجائیکه باورهای اخلاقی می‌توانند جانبدارانه و غیرمنصفانه اتخاذ گردند. دلیل‌اش این است که برخی باورها با علائق و خواسته‌های شخصی ما به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم در ارتباط می‌باشند. همچنین این باورها بر روی ما اثرگذار هستند. اگر من باوری را بپذیرم باید مسئولیت‌های ناشی از آن را هم تحمل کنم. علت دیگر نیاز به توجیه باورهای اخلاقی؛ رواج باورهای اخلاقی متضاد و گوناگون ناشی از پیشرفت تکنولوژیک جامعه و افکار در دنیای امروزی است. این بحث‌ها صرف مخالفت‌های نظری نیست بلکه به خاطر

<sup>1</sup> Robert Audi (1941)

مسائل واقعی ناشی از فرهنگ‌های مختلف است. بعنوان مثال شهود اخلاقی یک فرد مسیحی برای خوب بودن کاری با شهود یک فرد مسلمان متفاوت است، دلیل قابل‌اعتمادتر بودن یکی از این شهودها چیست؟ علت دیگر اینکه باورهای اخلاقی بحث‌برانگیزند. خیلی مواقع ما حتی به شهودهای خودمان اعتماد نداریم و شهود اخلاقی خودمان را در قیاس با شهود سایر افراد مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌دهیم. به خاطر همین دلایل ذکر شده است که صرف یک شهود اخلاقی باعث موجه بودن گزاره‌ها و احکام اخلاقی نمی‌شود، شخص باید بتواند از این گزاره‌ها دفاع کند، پس نیاز به توجیه دارد.

در ادامه سعی خواهد شد شهودگرایی اخلاقی در سنجش با انواع توجیهات فلسفی، روزانه و ابزارگرایانه مورد بررسی قرار گیرد تا مشخص شود که آیا این نظریه اخلاقی قادر به ارائه توجیهات مناسب در تمامی این موارد می‌باشد یا نه. بنابراین بحث را با مثال ساده‌ای آغاز می‌کنیم تا مطالب گفته شده جایگاه اصلی خودشان را در بحث پیدا کنند. بعنوان مثال برای من واضح است که لکه‌ای روی پیراهنم است چون که یکی از آنها را می‌بینم. زمانی که عقیده و باوری این‌چنین و بدون ارجاع به چیزی دیگر شکل می‌گیرد، باورهای غیراستنتاجی نامیده می‌شوند. بنیادگرایان در معرفت‌شناسی می‌گویند که برخی از مردم می‌توانند در داشتن برخی ادعاها موجه باشند حتی اگر نتوانند چنین باورهایی را توجیه یا اینکه اصلاً این باورها را از سایر باورهایی که به آنها اعتقاد دارند استنباط نکرده باشند (Edmund, 1963:74).

۸۳

شهودگرایان اخلاقی این نوع بنیادگرایی را در مورد ادعاهایی اخلاقی نیز بکار می‌برند. یعنی شهودگرایان تصریح می‌کنند که مردم در داشتن برخی باورها موجه هستند اگرچه نتوانند آن باورها را از سایر باورهایی که قبول دارند استنباط کنند. اگرچه مردم در بعضی موارد می‌توانند چنین کنند ولی تن به انجام چنین کاری نمی‌دهند. بنابراین داشتن توانایی این نوع ارجاع برای موجه بودن باورها لازم نیست.

در برخی از دیدگاه‌های شهودگرا که ذکر شد شخص در صورتی در داشتن ادعا و باوری موجه خواهد بود که توانایی داشته باشد که این ادعا را از سایر باورها استنباط کند، اگرچه در واقع چنین نکرده است. مور قائل به چنین نظریه‌ای می‌باشد. اما یکی از سوالات اساسی در مورد این نظریه این است که دامنه این شهودگرایی تا کجا است، به عبارت دیگر این نوع شهودگروی شامل چه نوع قضایای اخلاقی می‌شود؟ در این نظریه فرد باتوجه به شهودی که از ماهیت خیر دارد در تشخیص احکام ناظر به ماهیت صدق دست به استنتاج می‌زند. بنابراین اگر شخص چنین توانایی استنباطی را نداشته باشد موجه نخواهد بود. اما با اینحال شرط توانایی استنباط باوری از سایر باورها برای شهودگرایان افراطی شرط ضروری موجه بودن نیست. در این مقاله ما به بررسی این مورد از شهودگرایی خواهیم پرداخت. بنابراین شهودگرایان ادعا دارند که مردم در داشتن برخی

باورها موجه‌اند بگونه‌ای که به استنباط افراد مربوط نمی‌شود، حتی اگر توانایی استنباط این باور را از سایر باورهایی که شخص به آن معتقد است را نداشته باشد.

برخی دیگر از شهودگرایان ادعا می‌کنند که شخص باور کننده موجه است بوسیله برخی حالت‌های غیر دوانگارانه مثل حالت‌های ادراکی و بینشی و حالت‌های احساسی که نمی‌توانند مقدمات استنباط واقع شوند. در مقابل گروهی قائل به موجه بودن شخص باور کننده هستند بدون هیچ پشتوانه‌ای (اگرچه این شخص هیچ پشتوانه‌ای برای شهودش نداشته باشد) (مک ناتن، ۱۳۸۳: ۵۶). همانطور که گذشت این گروه به طرفداران «نظریه حس اخلاقی» معروف‌اند. در مورد اخیر گفته می‌شود که شخص باور کننده مستقیماً توجیه می‌شود و آن چیزی که باور می‌شود غالباً امور بدیهی نامیده می‌شوند. در هر دو مورد شخص بدون هیچ استنباطی موجه می‌باشد. محل بحث ما هر دو مورد می‌باشد؛ پس سوال خواهد شد که چه زمانی شخص بدون هیچ استنباطی موجه خواهد بود. باورهای اخلاقی که ادعا می‌شوند بدون هیچ پشتوانه استنباطی موجه هستند باید موردهای خاص و ویژه‌ای باشند مثل:

(پ) اخلاقاً اشتباه است برای دکتری که در مورد نتیجه آزمایش برای مریضی که بیماری ایدز مثبت دارد، دروغ بگوید.

یا بنا بر اصل اخلاقی کلی‌تری مثل؛

(ج) دروغ گفتن همیشه اشتباه است بدون دلیل اخلاقی شایسته (یا اینکه دروغ گفتن در نگاه اول همیشه اشتباه است).

پس اگر یک محتوای ارزشی اخلاقی برای فرد ظهور عقلانی اولیه داشته باشد، آنگاه آن فرد از این طریق باید باور به این محتوا دارای توجیه می‌باشد. البته شهودگرایان اخلاقی لازم نیست که ادعا کنند که اینگونه باورهایی لغزش‌ناپذیرند (یعنی نمی‌توانند نادرست باشند) نظریه شهودگرایی رابرت آئودی این مولفه است. و یا شک‌بردار هم نیستند (نمی‌توانند مشکوک باشند). اینگونه باورها موضوع قوه شهودند و شخص به محض توجه به این موارد در باور کردن به آنها موجه خواهد بود. در عوض شهودگرایان اخلاقی اگر بخواهند موجه باشند باید قبول کنند که شخص باید واقعیت این موارد را بداند و بر روی موارد (پ و ج) تأمل کند و بتواند اینها را در سایر مثال‌ها پیاده کند. به هر حال شهودگرایان به نوعی تأمل نیاز دارند بگونه‌ای که این تأمل و تفکر به فهم این باورها کمک کند و لازم نیست این تأمل مقدمات استنباط این باورها را فراهم کند. چیزی که شهودگرایان اخلاقی انکار می‌کنند این است که شخص باید توانایی استنباط (پ یا ج) را از یک تحلیل عقلانی داشته باشد؛ مثلاً از واقعیت این موارد، یا از سایر باورهای اخلاقی در سایر موارد، یا از یک اصل اخلاقی کلی‌تر، یا از هر چیز دیگری در جهت موجه جلوه دادن باورش نسبت به (پ و ج).

<sup>1</sup> Prima Facie Duty



حال اگر یک نیهیلیست اخلاقی هر دو مورد (پ و ج) را انکار کند. یک شهودگرای اخلاقی چه چیزی برای گفتن علیه این نیهیلیست اخلاقی دارد؟ یا برای اینکه باورش را موجه نشان دهد چه حرفی برای گفتن دارد؟ چیز بسیار برای گفتن ندارد. شهودگرای اخلاقی فقط می‌تواند بیان کند که یک نیهیلیست در بسیاری از موارد که ماها یقین داریم او دچار تناقض و سردرگمی خواهد شد (Pojman, 1999: 32).

برخی باورهای اخلاقی به نظر واضح و معلوم به نظر می‌رسند، اما این ظهور و نمود همان چیزی است که می‌تواند بواسطه فرضیه نیهیلیست‌ها که همه باورهای اخلاقی باطل و خیالی بیش نیستند (تئوری خطا) مورد انکار واقع شوند. بنابراین این نموده‌ها و ظواهر نمی‌تواند هیچ مدرکی علیه نیهیلیست‌ها ارائه کند. برخی از شهودگرایان شاید جواب دهند که نیهیلیست‌های اخلاقی توانایی درک گزاره‌هایی مثل (ج) را ندارند به خاطر اینکه (ج) دارای یک صدق عقلانی است پس هرکسی که آن را فهمید باید آن را قبول کند.

اما چه دلیلی داریم مبنی بر اینکه تمامی نیهیلیست‌ها باید قادر به درک (ج) باشند. پس در جواب به نیهیلیسم اخلاقی باید فرض کنیم که (ج) یک حقیقت عقلانی است و چون نیهیلیست‌ها حقایق عقلانی را قبول ندارند قادر به درک آنها نخواهند بود. بنابراین شهودگرای اخلاقی نمی‌تواند هیچگونه توجیه مدرکی فلسفی برای هیچ‌یک از باورهای اخلاقی ارائه کند. البته برخی از شهودگرایان اخلاقی می‌توانند جواب بدهند که آنها تلاش

نمی‌کنند تا یک توجیه مدرکی فلسفی فراهم آورند حتی شاید چنین تلاشی را هم اشتباه قلمداد کنند. اما ۸۵ فارغ از همه اینها نکته در این است که آنها نمی‌توانند چنین توجیهی را فراهم کنند. بحث ارائه ادله فلسفی برای توجیه گزاره‌های اخلاقی توسط شهودگرایی یکی از مهمترین چالش‌هایش نظریه تئوری خطای مکی است. این نظریه باعث ایجاد موج جدیدی در بین فلاسفه اخلاق شد و البته جواب‌هایی هم به این نظریه داده شده است.

اما در مورد توجیهات مدرکی روزانه چطور؟ فرض کنید برخی از اعضای کمیته اخلاقی تصدیق کنند که بعضی اعمال اخلاقاً اشتباه است، پس آنها یک نیهیلیست نخواهند بود، اما اگر بخواهیم صادق باشیم چرا دروغ گفتن در این مورد باید اخلاقاً اشتباه باشد همچنان که (پ) ادعا می‌کرد، یا چرا همیشه در نگاه نخست دروغ‌گویی اشتباه است مثل (ج). این شخص می‌تواند یک منحرف اخلاقی باشد فقط به خاطر اینکه چون اکثر مردم (پ) و (ج) را قبول دارند. یک شهودگرا در مقابل این منحرف اخلاقی چگونه می‌تواند باورهای اخلاقی خود را توجیه کند؟ بازهم شهودگراها چیز زیادی برای گفتن در مقابل منحرفین اخلاقی ندارند. شهودگرا دوباره می‌تواند تکرار کند، «متوجه نیستی» یا «بیشتر دقت کن»، اما یک منحرف تمام تلاشش را می‌کند اما هنوز هم مخالف است (مکی، ۱۳۷۹: ۲۴). پس شهودگرا باید ادعا کند که باورهای اخلاقی جزء باورهای بحث‌برانگیز است که یک منحرف اخلاقی واقعاً ادعاهای بحث‌انگیز را نمی‌فهمد. چنین چیزی قابل

اثبات نیست چون که فهم یک منحرف اخلاق بواسطه استنباط او از باورش و استفاده غیرمنحرفانه او که جزء مولفه‌های فهم است در سایر زمینه‌های دیگر اثبات می‌شود. پس اگرچه یک منحرف نمی‌تواند هیچ دلیلی علیه (پ) و (ج) ارائه کند؛ اما درست مثل یک شهودگرایی مرسوم می‌تواند در باور داشتن به (پ) و (ج) موجه باشد.

بنابراین شاید تصور شود که شهودگرایی مرسوم و منحرف اخلاقی هر دو موجه هستند. هر یک از این باورها باید مجوز به لحاظ معرفتی داشته باشند، اما هیچ‌یک از باورها به قدر کافی پشتوانه ندارند تا گفته شود دیگری باید این فرض را به جای فرض مقابل بپذیرد.

اگر شهودگرایی اخلاقی بتواند این باور را در قالب باورهای دیگری بیاورد، دارای یک نوع پشتوانه مثبت خواهد بود. مثل اینکه دروغ گفتن در موارد این چنینی اثرات مخرب دارد، یا در قالب‌های دیگری که دروغ گفتن در آنها اشتباه است. بنابراین برخی اصول تعمیم یافته و کلی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین در باورهای اخلاقی که بدون استنباط غیرموجه هستند و یا توجیه آنها بستگی به توانایی استنباط از سایر باورها داشته باشد، اگر چنین کاری نتوانیم بکنیم باعث دست برداشتن از شهودگرایی می‌شود.

تنها راه برای شهودگرایی اخلاقی برای اینکه یک شهودگر باقی بماند این است که اصرار داشته باشد که برخی باورهای اخلاقی موجه هستند حتی بدون هیچ وابستگی به توانایی استنباط آنها از سایر باورها. اما اگر اینگونه باشد پس چه چیزی باعث می‌شود باورهای اخلاقی توجیه شوند؟ یک راه حل ممکن برای جواب به این سوال که توسط آقای تولرست داده شده این است که باورهای اخلاقی توسط برخی حالت‌های روانی که در رساندن و فهماندن باورها نقشی ندارند، توجیه می‌شوند. گفته می‌شود که احساسات چنین نقشی را دارند، اما چنین حالت روانی در یک منحرف اخلاقی هم ممکن است رخ بدهد ولی به نظر نمی‌رسد که باورهای یک منحرف اخلاقی در رویارویی با باورهای شایع مرسوم موجه باشد. بنابراین چنین حالت‌های روانی به تنهایی در موجه شدن باورهای اخلاقی کافی نمی‌باشند.

یا اینکه بگوییم تأمل کردن بر روی مفاهیم و مصادیق می‌تواند باعث توجیه یک باور بشود حتی اگر این تأمل کردن باعث نشود که این باور از باور اخلاقی دیگری استنباط گردد. اما هیچ تأملی به تنهایی چنین توانایی ندارد. برای توجیه شدن یک باور باید تأمل کردن خواص ویژه‌ای داشته باشد (Smith, 1994: 45). تأمل باید با دقت و به اندازه کافی باشد، نباید بی‌توجهی یا علائق شخصی و غیره آن را خراب کند. این تبیین از شهودگرایی، مدل اعتمادگرایانه شهود اخلاقی است. در بیان علت توجیه‌کننده بودن شهودات اخلاقی قرائت‌های مختلفی ذکر شده است. بعضی فیلسوفان علت این توجیه‌کنندگی را اعتمادپذیر بودن شهودهای اخلاقی می‌دانند، بر مبنای این نظر توجیه باور اخلاقی نتیجه نوعی پیوند علی و قوی بین ظهورات عقلانی و صدق آنها است. به عبارت دیگر اگر میزان باورهای صادقی که از شهودهای اخلاقی به دست می‌آید از باورهای

کاذب بیشتر باشد، در نتیجه شهودهای اخلاقی قابل اعتماد می‌شوند. به نظر می‌رسد یک باور اخلاقی موجه نخواهد بود تا زمانی که شخص باور کننده (عامل) باور داشته باشد که تأمل و تفکر کردن در مورد باوری خاصیت توجیهی دارد. برای ملاحظه این مورد، فرض کنید که شخصی بگوید: «فکر نمی‌کنم که به اندازه کافی تأمل کرده باشم، و شاید بر روی مثال درست تأمل نکرده‌ام، و شاید بی‌طرف و منصف و آگاه نبودم، با این وجود تفکر و تأمل من هنوز باعث می‌شود که معتقد باشم انحراف جنسی اشتباه است.» این شخص در داشتن چنین باوری به نظر موجه نمی‌باشد. زیرا اگر آن را تعمیم بدهیم اینگونه می‌شود که اگر شخصی باور داشته باشد که تأمل اش شایستگی لازم یا قابلیت اعتماد در شرایط خاصی را ندارد، پس آن شخص در اعتماد به نتیجه آن تأمل موجه می‌باشد، حال آنکه این اشتباه است (مور، ۱۳۸۵: ۱۴۲). پس مشکل برای شهودگرا در این مسئله این است که اگر شخصی باور داشته باشد که تأمل یک شخص در شرایط خاص این صلاحیت و اعتبار را دارد، پس یک شخص تمامی آن چیزی که نیاز دارد تا امکان استنباط یک باور اخلاقی از منبع باورهای شخص دیگر را داشته باشد را دارا است. پس یک شخص باید بعنوان مثال توانایی استنباط این چنینی را داشته باشد:

(ب) باورهای اخلاقی مبتنی بر تأمل فقط در شرایطی این چنینی اعتماد هستند؛

(۲) باور اخلاقی من در مورد (پ) مبتنی بر تأمل در چنین شرایطی است؛

(۳) بنابراین باور اخلاقی من در مورد (پ) قابل اعتماد است (یا احتمالاً صادق است).

درست است که براساس شهودگرایی عامل (باور کننده) لازم نیست که آگاهانه در پی استنباط برای توجیه شدن باشد، اما با این وجود یک عامل زمانی که تأمل خود را شایسته و قابل اعتماد نمی‌بیند موجه نیست. پس او نمی‌تواند این مقدمات را تحت شرایط مناسب بپذیرد، پس عاملین باید چیزی را که ضروری برای استنباط است را باور کنند. نتیجه اینکه یک باور اخلاقی با تأمل کردن موجه نخواهد بود مگر اینکه عامل حداقل توانایی استنباط یک باور اخلاقی را از باوری دیگر داشته باشد. این نتیجه مخالف با ادعای اصلی شهودگرایان است (Brink, 1989: 116).

شهودگرایی اخلاقی هنوز هم باید علاوه بر توجیهات ذکر شده، توجیه ابزاری برای طیف وسیع‌تری از اعتقادات اخلاقی را فراهم کند. آیا یک باور توجیه شده ابزاری به موثر بودن یک باور بستگی دارد یا خیر؟ اگر من بعد از تأمل زیاد به شدت به (پ) یا (ج) باور داشته باشم، رها کردن این باورها ممکن است به اعتماد به نفس من ضربه بزند یا به سلامت روانی من و یا حتی ارتباطات شخصی مرا تحت تأثیر قرارداد. بنابراین در این حالت آیا من می‌توانم این باورها را توجیه ابزاری بکنم یا نه؟ اگر اینگونه باشد، فاکتورهای بسیاری است که شهودگرای اخلاقی بعنوان توجیه یک باور اخلاقی می‌تواند در توجیه ابزاری برخی باورهای اخلاقی استفاده

کند. این توجیه ابزاری را حتی زمانی که اعتقادات اخلاقی را نمی‌توان از سایر باورهای دیگر نتیجه گرفت، بکار گرفته می‌شود. و حتی زمانی که اعتقادات اخلاقی با نیهیلیسم اخلاقی در تضاد باشد. بنابراین برخی از باورهای اخلاقی غیراستنباطی ابزاری در هر دو سطح روزمره و در سطح فلسفی توجیه می‌شوند. پس برای باورهای اخلاقی شهودگرایان توجیه ابزاری وجود دارد، یعنی برای این باور که برخی از باورهای اخلاقی غیراستنباطی موجه هستند. اگر کسی بپذیرد که باورهای شخصی در مورد (پ) و (ج) به صورت غیراستنباطی موجه نیستند، پس در این صورت نیاز است که آنها را از چیزی استنباط کنند. اما معمولاً پیدا کردن توجیه استنباطی سخت است، و توجیه این اصول اولیه به مراتب سخت‌تر. در واقع شخص اگر مجبور باشد در ابتدا هر فرضی را به صورت استنباطی توجیه کند، نمی‌تواند هیچ باور اخلاقی را تشکیل دهد (William, 1990: 201). بنابراین در اینجا می‌تواند توجیه ابزاری وجود داشته باشد نه فقط برای باورهای اخلاقی بلکه برای این باور که یک باور اخلاقی حتی به صورت غیراستنباطی هم موجه است. این دلیل ممکن است توضیح دهد که چرا بسیاری از مردم به شهودگرایی اخلاقی اعتقاد دارند، البته نباید در این مورد غلو کرد. اما باید دقت داشت که توجیه ابزاری هنوز هیچ تمایلی به این نشان نمی‌دهد که باورهای موجه درست یا احتمالاً درست هستند و همچنین باید توجه کرد که میزان توجیه باورهای اخلاقی بر پایه شهودگرایی خیلی کم است.

## نتیجه‌گیری

همانطور که گذشت هدف از توجیه نظریات اخلاقی رسیدن به باورهای صادق بود، از آنجائیکه باورهای اخلاقی در بیشتر موارد جانبدارانه اتخاذ می‌شود و به ندرت اتفاق می‌افتد که نظریه‌ای بدون دخالت علاقه‌های شخصی و منصفانه اتخاذ گردد. چون ما از این باورها تأثیر می‌پذیریم و در زندگی فردی و اجتماعی ما تأثیرگذار هستند، بنابراین سمت‌وسوی جهت‌گیری‌های ما هم باید بگونه‌ای باشد که به سمت باورهای صادق و مطابق با واقع پیش بریم، به همین علت باید باورهای ما موجه باشند. بهترین نوع توجیه از بین توجیهات ذکر شده، توجیه فلسفی است که هر نظریه اخلاقی باید از استحکام کافی در این زمینه برخوردار باشد تا بقاءش در بین این همه نظریه‌های گوناگون تضمین شود. شهودگرایی اخلاقی هم با سیر تکاملی که در طی چند قرن اخیر داشته، تا حدی زیادی هنوز هم طرفداران خاص خود را در بین خواص و عوام دارد. اما از بین این سه نوع توجیه ذکر شده، توجیه ابزاری بود که به صورت معقول در این نظریه جریان داشت؛ خصوصاً از جنبه توجیه فلسفی، چون شهود افراد پشتوانه ادله عقلی نداشت و تنها دارای ظهورات عقلانی بود، از قدرت کافی علیه خصم برخوردار نبود. اما در مورد توجیه ابزاری که نقطه قوت شهودگرایی بود، همچنانکه ذکر شد توجیه ابزارگرایانه هم با صدق چندان ارتباط وثیقی ندارد و از آنجائیکه هدف از توجیه، افزایش باورهای صادق و کاهش باورهای کاذب می‌باشد؛ پس توجیه ابزاری هم چندان کاربردی برای ما نخواهد داشت. بنابراین

نظریه‌های اخلاقی حتماً باید بتوانند از توجیهات فلسفی یا حداقل مدرکی که به نوعی با صدق ارتباط دارند بهره بگیرند و علاوه بر آن باید بتوانند از چنین توجیهاتی در مقابل شبهات نظریات اخلاقی دیگر از جمله نیهیلیسم اخلاقی، دفاع کند.

## فهرست منابع

### فارسی:

- ۱- مک ناتن، دیوید (۱۳۸۳)، *نگاه اخلاقی: درآمدی به فلسفه اخلاق*، مترجم: حسن میانداری، تهران: انتشارات سمت.
- ۲- مکی، جی ال (۱۳۷۹)، «ماهیت ذهنی ارزش‌ها»، مترجم: مراد فرهادپور، *فصلنامه ادبی، فرهنگی ارغنون*، ش ۱۶.
- ۳- مور، جورج ادوارد (۱۳۸۵)، *مبانی اخلاق*، مترجم: علی عسگری یزدی، تهران: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

### لاتین:

- 1- Alston, William (2005). *Beyond Justification*. Ithaca: Cornell University Press.
- 2- Brink, David (1989). *Moral Realism and the Foundations of Ethics*. Cambridge: Harvard University Press.
- 3- Edmund, Gettier (1963). Is Justified True Belief Knowledge? *Analysis*. Vol.23.
- 4- Jonathan, Dancy (2006). Ethical intuitionism. *Encyclopedia of Philosophy*. Vol.4.
- 5- Miller, Alison (2003). *An Introduction to Contemporary Meta Ethics*. Oxford: Oxford University Press.
- 6- Pojman, Lois (1999). *Ethics Discovering Right and Wrong*. USA: Wadsworth.
- 7- Railton, Pink (1986). Moral Realism. In *The Philosophical Review*. Duke University Press. Vol.95. No.2.
- 8- Richard, Fumerton (2001). Replies to Pollok and Plantinga. In Michael R. Depaul. Ed. *Resurrecting Old - Fashioned Foundationalism*.
- 9- Smith, Michael (1994). *The Moral Problem*. Oxford: Blachwell Publishing.
- 10- Walter, Sinnott (1996). *MORAL KNOWLEDGE? New Readings in Moral Epistemology*. Oxford University Press.
- 11- William, Tolhurst (1990). On the Epistemic Value of Moral Experience. *Southern Journal of Philosophy*. Supplement to Vol.29.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی